

بالمه کناره کشیده منزوی گشته بعارضه اشتقاق جهان فانی را پدر و نمود عاصی مؤلف اوراق  
 و تمام عمر خود مانند رای بال چند کلان تعلقدار لکها پویه سرکارست جنوبی کردال و مکمل و غیره  
 تاوریای کشتا و راجه نانک رام مذکور احدی باین کاروانی و دانانی مال کار رعایا پرور مال گذار  
 آبادان کار پیشتر خود ندیده با اینهمه صاحب اخلاق و سلوک و اکثر محبت با اهل اسلام داشته  
 و محبت ایشان میگذازید با عاصی نهایت محبت میفرمود بدون خوراندن چیز خست منکر و  
 در قلعه سیدک عاصی برای بندوبست موضع را چلی جاگیر خویش در سز نکینار و دو صدوسی و سه  
 بسکه رفته با بهادر موصوف ملاقات نمود تا یکماه نزد خود داشته از سیر و شکار و تماشائے  
 گل و گلزار و خوراندن اطعمه لذیذ و اقسام دیدن رخص طوالیقان آسنت مسرور گردانید  
 بعد از آن بندوبست جاگیر عاصی نموده زمیندار آنجا را حلقه بگوش اطاعت عاصی ساخت  
 بنزاری موفوره رخصت الفراف و او عجیب انسان خوشدل شگفته مزاج بی کینه آشنایست قابل  
 کارهای عمده سرکار آما زندگی امان نداد همچو انسان بسرفرازی خدایات بلند و علاقهای ارحمنه  
 سرکار لایق تر میباشند از محیثات بهادر معز نانک رام کوڑه مشهور تر است اما راجه بالا پرستاد  
 فرزند ایشان که تجویز ذاتی و آدم شناسی و کشاده مهمی بتجمل صفات پدری موصوف است  
 اما از ناساعت زمانه بهاشش ذات پابند از نرواست .

## راجگیان چند بهادر

خلف الصدق راجه نانک رام مذکور بنبره رای سخن لعل است که ذکر ایشان در احوال سابق گذشت  
 معنای راجه گیان چند بهادر سطور چون از بدو مشهور بر شد و نیز در آمد والد ایشان بصبیه راجه  
 بالکشن بهادر برادر عموی راجه چند و لعل همرا راجه بهادر که بخدمت کرا و و رگیری بلده حیدرآباد

از پیشگاہ خلافت معمور بود و خواستگاری نمود و تکلف تمام بجلوہ ظہور در آورد و اطہار تکلفات طرفین موجب طول کلام است بعد انصرام جشن طوی از پیشگاہ خداوند لغت بسر فزازی جوہر و خطاب و نصب مناسب سرفراز و ممتاز گردید و ہموارہ حاضر در پار فلک اقتدار میبود تا اینکہ بعد ایامی چند فرزند زینہ از کتم عدم بعالم شہو و قدم نہادہ خویش و بیگانہ را خوشنود ساخت او تعالی شانہ بہر اورسانہ چون راجہ نانک رام بہادر سنیہ یکہزار و دوسد و پنجاہ و پنج ہجرت بہر و راہ فنا گردید خلقت خدا را انوسہا دست دادہ کہ بوقت ضرورت امور ات ضروریہ لایدیہ کنار کشیدہ جای حیرت است پس راجہ گیا پنجد بہادر بعد تمام ایام ستونک از فکر سانی خویش در عالم ابتدای جوانی بکاروانی از پیشگاہ حضور پر نور از دیوانی امورات متوال خود را بدستی تمام پر دختہ مشہور روزگار گشت و بسبب نا اتفاق ابنای زمانہ دست از تعلقداری سرکار کشیدہ بجا گیر ذات پانہ از و اگر دید صاحب فطرتیت کہ از فیض قدر دانی اش بسیار کسان مرزا الحال شدہ بامید واری افزایش دولت او منسروی گردیدند سیر چہی از جہین او ہویا خرد مندی از نحوای کلامش پیدا صاحب مروت سخی بذات خود شجاعت خاندانی دارد ہموارہ بر طبق عادت پدر ذیقہر خود با شنایان و دوستان وال خویش طریقہ انجا و مرعی و شستہ سلوکما میفرماید

نجیب نامس سپاہ پرور نیک طینت بحیج صفات بزرگان خود موصوف

ذکر راجہ باہمد حضرت منقر تہاب صفحہ طاب شاہ راجہ راؤ رنہا

بیوت بہادر شاہ

بزرگان بہادر منسب داران بادشاہی بودہ اند چون حضرت منقر تہاب نواب آصفیہ بہادر علیہ الرحمہ از دیوانی بارادہ تسخیر و کن تشریف شریف بدکن آوردند سلطانہی بنا لکرید پر ذیقہر ایشان را بادہ ہزار سوار

و جاگیر سلک روپیہ منصب ہفت ہزاری سرفراز کرده رفیق خاص خود ساختہ ہمراہ رکاب ظفر انساب  
 آوردند و ایشان از راہ نک حلالی و جان نثاری در سربو کہ کارای نمایان بطور سیانید و کمال  
 مستمرا سرکار بودند و در عہد حضرت غفر اناب راجہ را و رہا بظاہر حیوت بہادر و منصب مناسب  
 ہفت ہزاری چہار ہزار سوار و جاگیر موروثی با مور بودہ در پردہ است آنحضرت مورد قدر و منزلت  
 گردید و نیز در عہد حضرت مغفرت منزل بہون قدر و مراتب اوقات عزیز خویش لیسر بردند چندی سے  
 اسبب امورات چند در دیوانی میر عالم بجای خود محال کر بلا و غیرہ رفتہ باز حسب الحکم حضور ذیل مکان  
 خویش گشتند و در آخر عہد آن حضرت در سنہ یکہزار و دویست و سی و پنج ہجری برای دست قی امورات  
 خود بدولت خانہ قدیم حضور پر نور فرود آمدند آنحضرت از راہ قدر دانی و فدوی نوازی بہنیر الملک  
 بہادر و راجہ چند و لعل مہاراجہ بہادر تقیہ بلین فرمودند کہ جلد مقدمات ایشان را انتظام دادہ  
 بعضی رسانند کہ ایشان بخاطر جمعہ کلی بخانہ خود روند و بی فکر باشند و تا بودن ایشان در حضور  
 کیسہ روپیہ بروز برای رسولی خاص ایشان از محل مبارک بدست ایل محل سفیرتادند و سیوہ چاہ  
 و شیرینی بلا حطلہ آوردہ بدست بند و ان عنایت میکردند بچہ چند روز سیر الملک بہادر پری شدہ  
 باطلاع و حکم حضور پر نور بخانہ خود بردہ امورات محولہ ایشان را انتظام در آوردہ روانہ مکان ایشان  
 نمودند و درین عہد بہنیت حمد حضرت بندگالغالی حضور پر نور ناصر الدولہ بہادر دام اقبال متواتر  
 و بارہ اوای قرضدار و سرفرازی سواران و پیادہ با و درستی جاگیر کہ سبب رفتن محال کر بلا جاگیر  
 ایشان در معاوضہ محالات دیگر کہ در سرکار آمدند بجانب انگریز بہادر متعذر بود آنحضرت از راہ  
 قدر پاروری و بندہ نوازی و درستی امورات فرمودہ لکہا روپیہ از خزانہ عامہ محبت کردہ بہ حال  
 بہوم و غیرہ ممتاز و سرفراز نمودہ دست شفقت بر ایشان و اولاد و احفاد ایشان سایہ گستر دارند  
 اول تعالی شانہ آن فخر خاندان آصفیہ را تا قیام جہان و جہانیان بر سر ما غلامان موروثی ابد الابد

تذکرہ

و سایه خود نگاها در دیرینو لا چون عارضه لفقوه و فالج رو نمود قوای بدنی را منحل ساخت با این همه  
 بسن یکصد و چهار سال مشغول و عای عمر و دولت خداوند نعمت است گویند جد راجه مذکور در عهد فردوس  
 آرامگاه محمد شاه باوشاه سبب معالاه تعلقات سرکار در قیام امیر الامرا حسین علیخان بهادر از چند  
 سال مقید بود و هیچ صورت فیصله معالاه بطور نمی آمد اتفاقا در ایام عشره محرم الحرام متصل مکان مقید  
 ایشان امام باڑه بهادر معز بود و شروع تغزیه شده آواز بگوش جد ایشان رسید بعد از اعتقاد  
 عرض کرد که یا امام علیه السلام فرزند شام الفیروز شده هیچ متوجه حال فیصله من نمیشود اگر از توجه عالی  
 ربانی من درین ایام عشره محرم شود تغزیه داری شما سال بسال بذر خود و اولاد و احفاد خویش  
 گرفته بجا خواهم آورد اینمغنی مشهور است که صبح آتش و فتنه حسین علیخان بهادر بغیر سعی احدی  
 مستعدیان خود را و دفتر باوشاهی را پسید که تا حال فیصله فلانی که نگرده اند چه سبب بوده باشد  
 جلد ایشان را حاضر نمایند همین که رو برو آمدند در وقت نمود خلمت داده روانه مکان ایشان  
 نمود ایشان همون روز که ایام عشره محرم بودند تغزیه از بازار خرید در دار الحلا و شاهجهان آباد  
 بکمان خویش اتاده کرده تغزیه داری بجا آوردند و حاجات خود سال بسال مصرف غم و الم  
 و تغزیه داری از تیاری تغزیه عمده و خوراییدن غراب و غیره گردید ااجیونت بهادر در عهد خویش  
 دوازده هزار روپیه یعنی در تیاری تغزیه دو هزار روپیه و در اخراجات روشنی و طعام هر روز  
 یک هزار روپیه جمله دوازده هزار روپیه خرج تغزیه داری عشره محرم هر سال خرج کرده بجلوه جلوه نما آورده  
 بودند عاصی خود چشم خویش دیده است که روشنی چراغان تخت بندگی بالائی آن چادرهای سخن  
 را حدی نبود روغن مانند آب از بهر رو مکان بر می آمد و غراب را برای روشنی چراغ خانهای خویش  
 میکردند و در خیابانهای سخن وسیع بر آفتاب شتر زده با واهو با و شیر با و غیره صد مختلف از سبزی اندم  
 چنان دست میباشند و میگردند که چشم تاشایان بحیرت در می آمد و تغزیه نهایت بزرگ

و بجارمینا کاری ابرک و برادہ وغیرہ زینت بخش باصرہ ناظران لوالا اوصار بوده بعد عشرہ محرم بروز شہادت تعزیراد آرمی انداختند و باز بروز فاتحہ چلم از سر نو شروع کرده در تمام سال تیار مینموده استاد میکردند و شیر و پیدہ بزرگ در مکان پہلوی تعزیرخانہ می بستند و بر اجه مذکور بسیار الفت میداشتند الفرض حیونت بہاد سپاہ پرور کشادہ بہت نجیب شناسن بجمع صفاتہای سرداری موصوفت اکثر سپاہیان بدولت ایشان جمع در باشندہ فوائد لکھا برداشتہ متمول شدہ چنانچہ درینوالا

حاضرند  
راجه کمانڈے ارجن بہادر

خلف راجہ حیونت بہادر است احوال بزرگان بہادر معزز کتقلیم آمد مہند چون جد بہادر مذکور در خلوت مبارک بر آداب گاہ آمدہ مجرا مینو حضرت مغفرتاب سر و قدر برسند مبارک استادہ شدہ مجرای ایشان میگرفتند و بزودی حکم شستن میفرمودند ہر گاہ بار او پنڈت پردہان پرشاش نظور می آمد و مشور جنگ لبر شہود میر سید انحضرت ایشان را با سرداران دیگر و افواج قاہرہ سرکار اول بمقابلہ میفرستادند ایشان از حسن خیر خواہی و کاروانی مخالفان را بجلت علی و بدلائل و بر این بر تصفیہ آورده میگذازند کہ خونریزی مسلمانان و ہندوان نمیشد و کار صلح و اتحاد می انجامید صاحب علم و تقارہ و پاکلی جہال و دار و ہموارہ لذت و حرمت و علی ہذا القیاس ارجن بہادر مذکور درین عہد بندگالغالی جمعیت سواران و پیادگان و جاگیر محالات ہوم وغیرہ بہ سرفرازی منصب عمدہ و خطاب مذکور سرفراز و ممتاز و در ظل عاطفت مور و عنایات بیغایات است امیر قدیم صاحب منصب رفیق پرور جان نثار سرکار صاحب لوک بہادر عصر قدم بر قدم بزرگان خود ندادہ و رفتون و جان بازی مودر زندان خویش در تالبداری سرکار و دولت مدار سرگرم و باسورات محولہ خود خبر دار



## راجا و جاگر چند رای بهادر

فرزند بزرگ راجا خوشحال چند بهادر است بزرگان بهادر معزز و قتیله در سینه یکبار و یکصد و پنجاه همسر  
 نیما بین فرودوس آرامگاه محمدا شاه بهندوستان و نادر شاه دارای ایران صلح واقع شده  
 نواب آصفیاه بهادر برای انتظام دکن از پیشگاه خلافت حضرت الفراف یافتند راجا ساگر ل بهادر چند هم  
 موصوف را بقدر دانی و افزایش مراتب عتق و مستر همراه رکاب از دار الخلافه شاهجهان آباد  
 بدکن آورده مختار کار و بار و فائز مال و ملک ساختند مشهور آفاق است که بقصد مقصد بیان  
 ذی مرتبه در کچری مال در پیشستی و اطاعت امر راجا موصوف میبودند و میباشند و خدمتها بجا  
 می آوردند و اجرای کار و بار ملک ششصد و دکن از یک کچری راجا دستور انتظام و انضام می یافت  
 و در عهد نواب شهب ناصرتنگ بهادر و نواب آصف ال و امیر الممالک صلابت جنگ بهادر نیز فرزند  
 بهادر معزز راجا بھوانی دس و بهر منت بهادر و راجا درگا دس و دیانت بهادر و هم در دولت  
 و عهد حضرت غفر اناب میر نظام علیجان بهادر و آصفیاه ثانی نور اللہ مرقد همد و بهادر مرقد کور و خلف  
 کلان راجا و هم منت بهادر راجا کیول کشن بهادر و ماسور کار و بار محمول خود کمال ثروت و آبرو و عزت  
 بوده بهارج عملا رسیدند و کارهای نمایان بطور آوردند و مورد الطاف شاهانه گشتند و در عهد  
 اعلیحضرت منقرت منزل نواب عالیجناب سکنه رجا بهادر طاب ثراه راجا کیول کشن بهادر و مذکور سبب  
 عوارض بدنی و اعتماد کلی فقط حاضر باشی در بار فلک مقدر را بر ذات خود قرار داده راجا خوشحال چند  
 بهادر فرزند راجا دیانت بهادر و عمومی خود را مختار کار و بار و فائز سر کار و غیره نموده دست  
 استیلائی ایشان بر تمامی مقدرات یاست جاری گردانیده خود را بفرغت از بار یابی حضور پر نور  
 باسرت و تفریح مزاج از پریر و بان نواسنج و نوابجهان پریر و مشغول بودند بعد ولایت حیات ایشان

راجہ خوشحال چند بہادر کہ آثار شادت و فراست و بلند حوصلگی از حسین اور روشن بودہ تہی بان نظام  
امورات کارہای عمدہ خدمت جلیل القدر سرکار پر داختہ بکمال عظم و شان و شوکت نمایان رونق تازہ  
وزیت بی اندازہ دادہ جہان فانی را وداع فرمود اما درین عہد سہیت عہد اعلیٰ حضرت فخر خاندان  
آصفیہ زبدہ و ودان سیادت و خلاصہ دوران نجات و شرافت بندگان حضرت حضور پر نور  
عالیجناب علی القاب عالم پناہ خورشید اشتباہ ،

### شعر

مرا در سز و سلطنت کا مگارش کہ ذراتش بود سایہ کردگار

اسے نام سہرالد و ل نظام الملک میر فرخندہ علیخان بہادر آصفیہ خلد اللہ علیہ و آلہ و جاگیر چند  
رائے بہادر کہ تاریخ نوالہ الیشان (دفتر مال کی نشانی ہے) شخصے گفتہ بدستور مہود مسطور  
بامورات ملک و مال دولت خدا داد بیزوال تمامی سلطنت و ریاست بحسن فکر سالی خویش بخوبی تمام  
انتظام و انصرام میدہ کہ مزیدی بر آن متصور نیست اہمیت باشان و شوکت و در بدر و وصولت با خلافت  
پسندیدہ و اشفاق حمیدہ خود عالمی را در گرفتہ برآمد کارہای خلق اللہ از جزئیات و کلیات  
بوجہ حسن و البتہ ذات گرامی اوست و غریب بر روی و قدر شناسی تجبا و سلوک با ارباب احتیاج  
فرد فرید روزگار در ہر شادی برادران فرزندان و اقربا عالمی را بہرہ مند فرمودہ نام نیکنامی  
بر صفحہ روزگار می نگارد برادری و غیر برادری آشنا و بیگانہ ہمیشگی منت ماہستند ساfran وطن  
بمقصد کامیاب و تابند و ستان صیت ہمیش مشہور آفاق است امیران و سرداران و جہداران  
و تمامی ملازمان و خانزادان سرکار دولتدار ہمہ باجری امورات خود را و بستگی بان منبع خوبیا دارند  
ساحب منصب بہت ہزاری ہفت ہزار سوار و علم و تقارہ و نوبت و نشان و خطاب عمدہ و جاگیر ملی  
بیر حال از پیشگاہ خلافت و فرمانفرمای مہمور منصب داران سرکار اوقات والا الیش جان تازہ است

محض بر قدر دانی آتش زندگانی مینماید و جاگیر داران ہموارہ از فرط انوحش اوقات خود صا  
 بخوبی تمام سیر میرند و از مصاعب و آفات محفوظ میمانند الغرض خوبہای اورا نہایتی و بہت والا  
 نخستش را حدی نیست تا کی بقلم حقیقت رقم تخریر در آید برادران خوردان بزرگمنش از آنجملہ  
 راجہ رام پرشاد لالہ بہادر کہ قوت بازوی دولت است عجب اخلاق مجسم و بہت با کرم ذی فطرت  
 مال اندیش خردگیش در مقدمات باریک بینی و فائز فرد فرید کتیا ی روزگار با اینہر صفات خاندان  
 خود مرد میدان کارزار بہ خدمت لالیقہ کہ از پیشگاہ خداوند لغت سرفراز شود بان مارج بلند و  
 ساج اجبند انتظام بخش کہ رشک ہسران دیگر گرد و آدم شناسن نجیب قدر ہوارہ سعی ارباب احتیاج  
 مصروف و نیز راجہ موتی پرشاد کیرت بہادر و راجہ انجی پرشاد پرتاب بہادر ہمہ در کام اخلاق  
 و اشفاق و بکارهای محوارہ موروثی اتفاق داشته بہ نیکنامی مشہور و معروف در بار جہاندار  
 و از فرزندان گرامی قدر مہین پور خاندان دیشان سعادت نشان راجہ کرن بہادر کہ از جہیز  
 تفریح آگیش سر حاجت مند را قوت تازہ و امید بی اندازہ برآمد کار خویش دست میدہد اخلاق  
 و فروتنی و سادگی مزاج و بہت بخشش بہ طشت از با ہم افتادہ بزوات آن ستودہ خصائل ختم است کہ  
 سرت جان تازہ در قالب بچان فکر مند با مید بیکران میرسد و علی بذالقیاس دیگر نونہالان  
 ستودہ خصائل و بلند فکر تان نیک شمایل ہمہ ذرات لمعات والابش انار شاکا راجہ اندر حیرت بہادر  
 کہ راجہ اندرین زمانہ باید گفت در خوشتر اخلاقی و بان بہت و خیرخواہی سرکار فردی از ان سہر او  
 منتخب روزگار است و نیز راجہ اندرل بہادر کہ سراپا فیض عالم از جہیز منیش ہوید است و در وصفات  
 خاندانی مانند آفتاب جلوہ دار و در راجہ دہن راج بہادر و راجہ ہوم راج بہادر فرزندان راجہ  
 لالہ بہادر کہ گوہر کتیا ی عدیم المثال بحر سواج فیضسانی اند کہ بجلوہ طور خواہند آمد بصفتائے  
 خاندان خود موصوف و تمامی یک قلم در اجرای کارهای سرکار و ولتہ از جزو کل بہ تک حلالی



و یک خصالی مصروف که فاجح از تخیر و تقریر زبان قلم است

## راجہ شنبویر شاہ بہادر

خلف ارجمند راجہ شنبویر شاہ بہادر این راجہ روشن رای بہادر است جد بزرگ بہادر معزز و عمید شاہ عالم  
 بہادر باو شاہ غازی ہوارہ محمود خدایات سلطانی و سورد الطاف خاقانی بودہ در شاہجہان آباد  
 ولایت حیات نمود و و خلف ذی فطرت گذشتگی بختاب مہنی بہادر سرفراز و ممتاز بودہ انقلاب  
 معاملہ سلطنت انجام دہی امور ات اوقات عزیز خود بسیر و دیگر می راجہ روشن رای مسطور بر ہی  
 روزگار و مخالفت اعیان دربار چندی در دارالخلافہ آنزو اگزیدہ عازم سفر و کن گردیدہ وارد  
 بلدہ فخرہ بنیاد حیدر آباد شدہ است دعا و طلب راجہ شنبویر لعل کردان ایام در پیشستی عظم الامرا  
 در المہام سرکار مہور بود ملازم شدہ مہور کار و بار محولہ ایشان گردید طرفہ اتفاق و نادر واردات  
 اینکہ در آنوقت یکی از مقدمات کلیات در پیشگاہ حضرت غفرنا ب علیہ الرحمہ در پیش بود کہ عظم الامرا  
 متوامی مقصدیان علاقہ دیوانی ماتر راجہ سوچ و نت و راجہ بہارال و راجہ نینونت و غیرہ خود  
 راجہ شنبویر لعل مع محرران و فائز مال و استیغاف نیز در انتظام و ارتقام مقدمہ مذکورہ عاجز بودند و بیج تدبیر  
 و تقریر و تخیر مطابق مرضی مبارک آنحضرت صورت پذیر متبکر دید و مجموع اہل دربار در ہین فاش شود  
 و متفکر ماندند از حسن اتفاق راجہ شنبویر لعل آنروز راجہ روشن رای را نیز ہمراہ خویش بدر بار بردہ  
 چون عظم الامرا ایشانرا دید از راجہ شنبویر لعل پرسید کہ ایشان کیستند و کجا نوکر اند شاہ علیہ عرض کرد  
 کہ از شاہجہان آباد تازہ وارد آمد و بالفعل در مکان فدوی فرود آمدہ شرکعیال بندہ ہستند  
 و بزرگان ایشان بخیات شایستہ بندہ ای بادشاہی بودند و الحال نیز مہنی بہادر برادر بزرگ  
 ایشان مہور کار و بار پیشگاہ ظل الہی ہستند و ایشان بخیال اعیان دربار منصب و خدمت

موردی را گذشته برشته تا قدر دانی حضور پر نور و جنابان فرشته اند اعظم الامر فرمود که این مقدمه  
 نازک را با ایشان نشان دهنه شاید درستی آن بادا که فهم ایشان موافق مرضی حضور پر نور صورت  
 پذیر شود که از قیافه ایشان سراپا فطرت بپراقت می آید پس راجه بنتو لعل و دیگر اعززه دفتر به کیفیت  
 مقدمه معلوم را شرح و حایبان نمودند راجه روشن رای آن مقدمه را بفهم درست خویش در آورده  
 آنچنان نقشه تازه جواهری آن صورت بست که در فهم هر ذی فهم سهولت و عدم تشویش در آمده  
 تسکین خاطر بقیرا گردید راجه بنتو لعل بسیار خوشوقت شده با عظم الامر عرض کردند و تمامی عمره  
 نهایت قدرتی موفوره عمل آوردند عظم الامر را نیز بجز دشیندن و دیدن فرد کیفیت بندوست  
 مقدمه معلوم کمال تفریح بخاطر راه یافته فرمود که راجه بنتو لعل راجه روشن رای قابل آنست که در زمره  
 ملازمان حضور پر نور باشد پس احوال ایشان بفصل بعضی از قدس رسانید که مورد الطاف گشت  
 و در پیشستی عظم الامر ابر پیشکاری و سرشته داری سپاه ملازم سرکار مامور گردیده رونق تازه  
 بجلوه ظهور در آورد و به مراتب از جهت فایز شده انتظام مهم حزبی و کلی بآئین بهین نمود که مقصد  
 تحسین و آفرین خداوند نعمت گشته بعد مدتی بروقت موعود و ولایت حیات فرمودند سرزند  
 کلا نش راجه شیو پیرشاه و بهادر بعد از تحال والد خود بر تمامی کار خانات و امورات سرکار دولتمدار  
 و علاقه های عظم الامر اسطو جاه بهادر در المهام سرکار بان درستی و راستی پرداخت که مزید  
 بر آن متصور نباشد و در دیوانی میر عالم نیز بوجه حسن اوقات عزیز خویش بسر برد که تمامی اهل دیار  
 را احتیاج بآمنیج اخلاق بود و به مقصد های خویش کامیاب گردیده ممنون احسانها بودند و میر صاحب  
 موصوف را نیز از آن معتمد عماد کلی بود و هم در دیوانی سیزه الملک بهادر در المهام سرکار و مختاری  
 راجه چند لعل بهار راجه بهادر هم در علیه امورات محوله خویش بوده که در باب توقیر و بجزئی اثر و تفتیه  
 از و قایلین خاطر داری فرود گشته نینمودند صاحب منصب چهار هزاری سبزه سوار و علم و لغت آره

و نشان چنکی و پنداره های ممالک غربی بانهماز فتنه و فساد باجی را و گونه اندیش و الی پونه هنگام ارای  
 ممالک سخت آباد کن گردیده خرابیهای نامناسب بحد شمار کرده در باره رعایا و برایای ممالک  
 محروسه سرکار دولت را باعث ویرانی و بربادی گشته بهادر سمن از پیشگاه حضور پر نور حضرت منقر منزل  
 بسرفرازی جواهر و شمشیر و سپهر مینا کار و پانزدان خدمت بدست مبارک خاص سرفراز و ممتاز شده با حمت  
 قریب ده هزار سوار و پیاده و پلانیها و غیره مواضرب آتش باز بسرکردگی اکثر امیران صاحب فوج  
 و سالاران و منصب اران سپاه ظفر موج که محکوم حکمش بودند چنان درستی وقع اعدا و مخالفان  
 و مفسدان و شرارت پیشگان بر سالی عقل خورده دان لعل آورد که مورد الطاف شاهانه  
 و صدر روانش خسروانه گردید چون وعده وصل در رسید در سینه بکنز آورد و صد هجره  
 عازم سفر آخرت گشته نام نیک بر صفح روزگار گذارست امیری بود با خلاق پسندیده و نجیب شناس  
 عالی طبیعت قدر دان کمال خوش ترکیب حریفانه بجمیع صفات امیرانه موصوف آمارا ج شنبو پرشاد  
 بهادر بیدر حلت پذیر و فیر خود امورات محول خویش بان درستی و راستی با نظام در آورد که  
 انژی از اندیشه های زبانه صورت پذیر گشت بلکه بوسم و خیال سهم نه آمد و از پیشگاه خداوند نعمت حضرت  
 مغفرت منزل نیز مورد الطاف شده حکم شد که شبانه روز حاضر دربار جهاندار باشد اینهم فرط دانائی  
 و فطنت آن بهادر است چنانچه تا حلت آن حضرت مامور کار و بار بود و در جلوس کمینت  
 مانوس بندگانه عالی عالم پناه ناصر الدوله بهادر آصفگاه اودام الله اقبال با فزایش مراتب و منصب  
 و خطاب راجگی و سرفرازی نوبت و جمعیت بکنز بار پلین های نونلازم و معموری خدمت منته خزان  
 عامر سرکار تعلقه موروثی و تعلقات لکهار و پیه سابق و اینرا در سرفرازی حال المهور و سر بلند  
 و مفتخر است امیریت کشیده مزاج خدات بزرگان روزگار و اولیای نامدار بصدق اعتقاد  
 معتقد خصوصاً و جناب فیض انساب حضرت حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین زوالله بکراته

اعتمادی که او دارد مانند روز روشن روشن تر است بذات بهادر سخن نفیس مزاج تیز فکر آلال نیز  
 باخلاق حمیده ستوده قدر دان کمالات ارباب صناعت نجیب دان رفیق پرور بار از لان متشکر  
 و پانچها مالون بجمیع صفات امیرانه موصوف

## راجه منو لعل بهادر

فی الحقیقت و نفس الامر فرزند جانشین راجه بهوانی پرشاد است که نبسته لایق در اصل از فرزند جد  
 نباشد راجه مذکور از قدیم الایام از بزرگان خود مورد الطاف حضرت غفرانما بگشته همواره شریک  
 خدمت و تعلقه پیشگاری خالسامانی ممتاز در عهد آنحضرت آنچه کارهای نمایان در درستی امورات  
 سرکار و اویندات پرده مان مدهورا و والی پونا از راجه مذکور ظهور آمد زیاده از دست است معناه  
 تا بودن عهد حضرت غفرانما هیچ امر ضروری محلات خاص بدون اعتماد و اعتبار و اختیار  
 راجه مذکور جاری ننگر و دیده تا بدگیری چه رسد بعد حلت آنحضرت در عهد حضرت منزل نیز کمال  
 عزت و آبرو و دست اوقات عزیز خویش بسر برده همواره مصدر الطاف و اشفاق شایان  
 گردیده تردوات فدویانه و تدبیرات عاقلانه معانه میگردد این سوای فدویت و جان نثاری  
 ظاهری و عالم باطن هم از اسرار مخفی که از بزرگان عالی تبار و فقیران واقف اسرار سینه بسینه  
 که با ایشان ربه بود از انهم در دستی حال خداوند نعمت تصور نمینمود دلیل اینست در ایامیکه  
 حضرت منقرت منزل را عارضه استقامت عاید حال گشته آمان بالای هر دو پای مبارک ظاهر رود  
 بلکه بر بدن مبارک نیز ظاهر شد و الهامی یونانی و مصری معالج بودند روزی راجه بهوانی پرشاد  
 موصوف بر دیو طری مبارک زنائی لطیف نوید محل که دو خانه محول عاصی محرر اوراق بود و زوعای  
 نشسته بفصل کیفیت مزاج مقدس دریافته گفت که شما شایه این حال باشن که امروزه آمان سبدان  
 مبارک آنحضرت آمان بالای بدن خویش از اسرار بزرگان که بمن عنایت کرده اند برداشتم



فردا به بنید که آماسن بالای بدن مبارک برگز نخواهد ماند و حضرت راروز بروز صحت خواهد شد عاصی  
 شاید عادل حاضر است فی الواقعی که صبح روز دیگر بهین طور همه روزم از بدن مبارک زایل گردیده  
 بالای هر دو پای راجه بهوانی پرشاد که حاضر دیویری مبارک شده بود و ظاهر پشت و تمام آن سال  
 مزاج مبارک صحت ماند عاصی میقتد مه بعد و روز بعضی علی رسانید پس خود بدولت و اقبال راجه  
 مذکور راروز بر ویاد فرموده ملاحظه کرده بند و ان لطاف ساختند بار دیگر از عدم احتیاط شد آنچه شد  
 اما حقیقت نیست که راجه بهوانی پرشاد را فقر بسبب خدایات بسیار از اسرار بزرگان آگاه ساخته بودند  
 چنانچه از می ثبات ایشان جائزای رام نومی در رام مانع است که مردمان هفت اقلیم می آیند و بخورند  
 و میروند و بعضی دو دو ماه چهار چهار ماه در آنجا اقامت و رزیده آرام میمانند و از کنونات خود  
 آگاه میسازند و اینحال مشهور آفاق است در بلاد و اصهار پوشیده و پنهان نیست مهذا راجه  
 منوعلل بهادر این حلت راجه موصوف مامور امورات مرجوعه محو گذشته آن طریقه معهوده رارونق تازه او  
 وصیت اخلاق و خدایات بزرگان را پر آوازه گردانید و مورد الطاف خداوند نعمت گردیده و باره  
 ترحم شعاری و نیک کرداری و قدر دانی و نصیرسانی فرونی پشت و در خیر خواهی سرکار و افزایش  
 و آبادی تعلقات و تحمیر زراعت و تدابیر لایق فراهمی عیاد و بر ایابند دولت امورات محلات خاص  
 از جاگیریات و ماهوار پیمانگه از سگات لایبی نامرعی نیکنگاز در جناب حضور پر نور و دام الله اقبال  
 از راه قدر دانی نوبت نوازی در رام مانع سقر فرموده در عوض اخراجات آن بجایگیر سیر حاصل سرفراز  
 و ممتاز بوده با نوازش عشق و حرمت در انبای روزگار مفتخر و سباهی ساخته الغرض راجه  
 موصوف خوش مزاج بلند همت کشاده دست باخلاق پسندیده و صفات حمیده موصوف معتمد  
 راجه منوعلل برادر ایشان نیز بصفت خاندانی موصوف است لکن چون با امورات کلیات در بار کم  
 توجه میاید این امور از دستنی مقدمات نمانگی و مروت و آدمیت از جمله نیک کردار است

راجه بالکنه



## راجہ بالکن بہادر

از اقربای قریب بہار راجہ بہادر راجہ چند و لعل است چون از بدو شعور آثار شادت و بلند جو صملگی  
از ناصیہ اش ہوید ابود مہاراجہ بہادر از قیافہ عاقلانہ در یافتہ مشارالہ را از طفت خود برای  
عرض و معروض اسوات کہ امرست نازکتر بجناب حضور پر نور بندگالعالی مظاہر العالی در سال  
مرشد زاوگی مقرر و معین و حاضر شانہ روز گردانیدہ آنمبع فطرت و خرد و چند روز چنان منظور نظر  
خاقانی و مطبوع طبع اقدس سلطانی گشت کہ آنافاناباریاب میگردد و مور و تخمین و آفرین مہاراجہ  
بہادر نشید و کارهای نمایان بطور آوردہ رونق تازہ و جلوہ بی اندازہ گرفت بعد حالت حضرت  
معفرت منزل چون حق بمرکز قرار یافت و جهان از جلوس مہینت مانوس علیحضرت مالامال شادمانی  
و کامرانی شد آنفردوسی یک رنگ مصد الطاف شانہ و مور و عنایات بنیایات خسروانہ گردیدہ بہر فرار  
خداک متنازی و مختاری تعلقات و جمعیت سواران و پیادہ ہا و پلاٹنہای بار و جاگیر واران و  
و منصبداران و جاگیرات و مقطوعیات و محالات و دیہات محلات و نیز بہ جزئیات و کلیات درونی  
و بیرونی و بار و غیرہ و بہ پیشکاری و خشکیگیری قریب بہست ہزار جمعیت سوار و بار و پیادہ ہای  
بیشمار و خانزادان سرکار مشمول عواطف خاقانہ است و فی الواقعی آنمبع و وصلہ بلند و فطرت  
اجنبہ لایق ازین زیادہ تر سرفراز بہاست گویا حضور پر نور عاقلانہ در یافتہ کرامت فرمودند  
الغرض بہادر معزز امیرست بہر انتہای بلند و جواد اجنبہ پنجاب پرور صاحب سلوک بانشر فاوا حبا  
شیرین کلام نرم گفتار سخت کردار در معارف کارزار بر حال افتادگان مہربان در دامن این جمعیت  
رسیدگان معقول گو معقول سپید متوجہ بحال غریبان کشادہ بہت و کشادہ دست قوی بازو  
در معرکہ سر ایاجان نثار بکار سرکار فرود کیتیای روزگار باوقار ہموارہ در خیر و خیرات مصروف  
و در کار حسد مالوف صاحب منصب مناسب و خطاب لایق سرفراز زیادہ قلم از تخریر اوصاف او

بجز منقذ انداختن قری تجریر و ترقیم در آورد

# راجہ مکھن لعل

در ابتدای حال بلاوقه پیشاری سواران سرکار سہراہی راجہ راجہ خان الخطاب قمر اول خان کہ  
 راجہ راجہ خان پٹھان می ثبات او متصل آصف نگر تا حال آباد است مامور بود بعد از ان در صینیکہ  
 جناب حضرت منقذ منزل دسندہ کینزار و دو صدوسی و چہار سہ سہ در دولت خانہ قدیم  
 دو سال چون اقامت فرمودند در مقدمات دریافت احوال سپان پایگاہ محولہ خان مذکور اشارہ  
 زیاد فرمودہ مامور پر دخت اسپان سرکار ساختند و بعد چندی ہر گاہ حکم جہا منقطع در باب سال  
 ضروریات اسپان مذکور بنام راجہ چند لعل بہادر شرف صدر بی یافت ہمین ایشان را میفرمودند کہ نزد  
 بہادر عزز رفتہ بندہ دست آن نمودہ حاضر نماید من بعد چون حضور پر نور بدولتخانہ عالی رونق  
 افزا شدند و موافق معمول غلام خاص خوراک آنحضرت مہاراجہ بہادر بہت عوث خان جمعدار میفرستاد  
 روزی حکم شد کہ خانہ کور بی علم است غلام بصحابت مقصدی متدین داخل سرکار می نمودہ باشند  
 لہذا مہاراجہ بہادر راجہ مکھن لعل مسطورہ حسب الایما و اشارہ اعتصام الملک بہادر عرض سگی حضور  
 پر نور کہ توجہ بجال اشارہ داشت مقرر کردہ در حضور عرض کنانید کہ مکھن لعل با اعلام با بیخیزمت  
 مقرر نمودہ است بصحابت او غلام داخل سرکار خواہد کرد پس از ان روز چنان معمول کہ ہر حکم حضور  
 بنام مہاراجہ بہادر صادر میگردد بنام مکھن لعل ارشاد میشد کہ بہ مہاراجہ بہادر ابلاغ امر کن گویا بوکالت  
 از طرف مہاراجہ بہادر مہر گشت یکبار در ایام موسم سرما بسرفرازی دوشالہ ہم سہاہی شد تا رحلت  
 آنحضرت بکار محولہ خویش مامور بود و بعد جلوس و سند آرای بندگان عالی مدظلہ العالی چندی سوال و  
 جواب در عرض مہر و مہاراجہ بہادر بدستور قدیم باستصواب راجہ بالملک لعل لعل می آمد

چون اموات خاصه که بذات راجه مذکور متعلق بود باز راجه که من لعل امور خدمت گردید و تا حال همون دستور مقرر و همین است و منصب مناسب و خطاب راجگی نیز سرفراز بسیار خلیق با اوصاف مشهوره معروفه موصون با وجود خدمت لایقه مستبره که پیشکسب سیرت گاهی تجتزو عجب نظر نه آمد که بمنزله حشر بوده باشد

### راجگونه تالین

ولد راجه سونت که نام اصلی اش بر راجی نایک پیشکار قدیم خانگی اعظم الامرا ارسطو جا به است بعد انتقال پدر خود با الطاف شاهانه حضرت مغفرت منزل با موری خدایات خرازه و جواهر خانه و صحبت سواران و پیاده های سرکار و تعلقات و جاگیرات ذات و منصب موروثی و خطاب راجگی سرفراز و ممتاز گردیده مشهور آفاق گشت الغرض مشارالیه کثیده طبیعت سپاه دوست در فنون سپهگری از نیز اندازی و برق اندازی و کپانی متفرد است و سبب فرازی نوبت و گمراهی بال نامور پسران ایشان نمونه والد خود اندک جمیع صفات

### راجه اسونت راو

سابق در ساله عربان سپه عمر خان جمودار مامور پیشکاری بوده بدستی سرانجام سپه اول بعد از ان به پیشکاری عبدالقادر بن علی و شیخ احمد عبادی و بن شامش و غیره جموداران در ساله مهری راجه بهاد مقرر شد و خطاب راجگی سرفراز گشت در میولا بنی مرت محوله خود حاضر در بار و به نهایت آدمیت و فطرت خبردار است

### راجدلسکه راو راجگنه نام

خلفان رای راجه را م اند چون حال رای مذکور از ضعف پیرانه سالی بانز و اور آمد و بکار در بار معذور گشت

ہر دو سپرن مذکورہ مورکار و بارہ بارش نہ چنانچہ راجہ دلکھ رام کجا سر شستہ شیکاری منصب از  
 سرکار مہور و بصفت الایقہ مشہور و باعتقاد بزرگان مستندہ و چھیل کورہ بسی و باغ دل فزا  
 و مکان برای سکین شاہ درویش کرکٹای عم خود بودند تمبیر و احداث در آورده بعد حلت  
 ایشان مدفون ساخت و بخدمت مصروف است و در دستہ اکوہ شریف متصل کوٹھی عمارت بزرگ  
 و باغ دلکشا بخت در آورده کہ کار تعمیرش جاہت آدم بسیار خوش خلق با نبض و زہدت  
 فقرا بندگانہ حاضر متصل سہا در کورہ دیول کشن باغ و راہ باغ احداث نموده جائزای آن  
 بخرچ بسیار و نیرات بفرمایند راجہ رگننا تھ رام اسپر دوہی بخدمت دفتار سرکار  
 مہور و بصفت خاندان خود مشہور است

راجہ کٹ رام

ولد راجہ جی شنکرو اس ابن راجہ چتر بوجہ اس است جد راجہ مذکور راجہ چتر بوجہ اس دیوان  
 و کار پرداز و مختار سرکار مرشد زادہ آفاق عالیجاہ بہادر بودہ کار نامی نمایان بطور آورده  
 ہوارہ بار باب حضور حضرت غفراناب میگروید و در ہون ایام کہ مرشد زادہ مذکور خروج کردہ  
 چنانچہ ذکرش گذشت راجہ مذکور آل کار مرشد زادہ موصوف دست ندیدہ ہمراہی نہ کردہ حاضر  
 دربار حضور پور بودہ بعد چند ولایت حیات نمودہ عالی ایشان را بچشم خود دیدہ کہ مرد نہایت  
 معقول ذی خیر و خیرات بودہ بعد انتقال و راجہ جی شنکرو اس سپش ہر گاہ بسن شد و تمیز سپہ  
 از پیشگاہ حضرت خلافت بخدمت دیوانی شمس الامراہا در مہور گشت و بعد از ان بکرا و ڈگری  
 بلکہ حیدرآباد سر فرزند و دیوانی امیر کبیر بر راجہ بالکشن تعلق گرفت من بعد از سو و مزاجی طفریز  
 دیوانی امیر کبیر باز سہا ہی شد و کرا و ڈگری بر راجہ بالکشن پذیرفت پس از ان باز بخدمت  
 کرا و ڈگری بلکہ فایز گشت ہر گاہ فیما بین مرشد زادہ آفاق مبارک الدولہ بہادر و راجہ چتر و لعل

بسیب بعضی وجوہات نزاع لفظی بوقوع آمد و بمقدرات چند نیرہ شکوہ جنگ از دست جوانان مرسلہ  
 راجہ چند و لعل کشته شد مخالفان راجہ جی شکر داس بنراج مرشد زاوہ موصوف و ہم حال طرنین فہانیدہ  
 باعث خون راجہ جی شکر داس مسطورہ عرض خون نیرہ شکوہ جنگ مذکور گردیدہ بوقوع آویدند  
 پس ازین معنی بنراج مقدس حضرت مغفرت منزل نہایت منتفض شدہ راجہ ملک رام پسرش را کہ خورد  
 سالہ بود لفظ الطاف شاہانہ بخدمت موروثی کرد و نگیری بلکہ مہابات بخشیدند و در اندک  
 مدت چون بسن تیز و رشید درآمد دیوانی امیر کبیر مہمور گردانیدہ کرد و نگیری بلکہ راجہ بالکنش  
 بخش فرمودند چنانچہ تا الی الان راجہ ملک رام مہمور کار و بار دیوانی با استقلال تمام است  
 در آدمیت و مروت و قدر دانی سپاہ و نجاشہ شور

### راجهرلی دهر

نیرہ راجہ بسنی دهر را در نسبتہ راجہ جی شکر داس است بہ پیشکاری بعضی منصبہ اران سرکار مہمور  
 چون بسن شد زبیدہ ڈربستان علم سیاق و سباق مصروف و حاضر در با حضور است

### راجہ بشن سنگه

را در حقیقہ خورد راجہ ناناک رام است حقیقت حال بزرگان ایشان در احوال راجہ ناناک رام با تمام  
 آمدناری مذکور اول ہمراہی راجہ مہپت رام مناک روزگار بودہ بکارهای فراوان مورثیت  
 بعد برہمی کار راجہ مہپت رام و سر فرازی راجہ چند و لعل بخدمت پیشکاری سرکار و دانگی راجہ گویندیش  
 بکار عمدہ لشکر فیروزی بہ پروخت بزرگانہ راجہ گویندیش رای مذکور اکثر بکار فرمانی تعلق اران  
 در ہر مقدمات مرجعہ انجام و تعلقات بڑاڑ و آوزنگ آباد مہمور بود و نیزہ تجویز و استرنامی راجہ  
 موصوف بسوال و جواب کلیات نزد صاحبان انگریز ہم مدتی اوقات بسر سیر و بگاہہ علامہ اشرفیوزی



از راجہ گویند بخش در گذشتہ وار و بلکہ حمید را با و گردید رای مذکور رای گویند بخش نیز با بانزوا  
 و پشت بعد انتقال راجہ مذکور ہر گاہ صیت آبادان کاری و مال گذاری و تک حلالی و جانفشان  
 او بوضن اقدس حضور پر نور در آمد از راہ خانزادہ پوری یاد فرمودہ بہاریالی و حاضر باشی  
 و بہار جہا ندر سرفراز و ممتاز نمودند و در اندک حضوری بتعلقہ آنند و سر بلند ساختہ چنانچہ  
 بالطف شامانہ و عنایات خسرانہ بمجموعی خدمت شبانہ روز حاضر در بار جہا ندر است آدم ذلیقہ  
 بذات خود شجاع باہمت خلیق مزاج باہر محبان مسلوک محبت است

### راجہ سلیم لعل

برادر سلیمان راجہ ناتک رام است درینو لا بالطف حضور بدیہات جاگیرات سرکار مہور کار و حاضر  
 در بار جہا ندر است آدم ہوشیار پر اخلاق

### رای چونگی رنگ راؤ

بزرگان ایشان در عین حضرت فقرت منزل ہموارہ مہور کار خانہ خزانہ دستی خاص کہ بالائی دلویری  
 مبارک نوید محل گردیدہ ہمیشہ حاضر در بار و بیاب می بودند و مشارالین نیز ہمراہ بودہ مصروف  
 ترقیم حساب آنجا میگشت ہر گاہ بسن شد و تمیز رسید در جناب اقدس حضور پر نور بعالم مرشد زاوی  
 ملازم رکاب دولت و اقبال شدہ بذات سرفراز گردیدہ حاضر حضور ماند و بعد است رای سلطنت  
 بتعلقات لکھاروپہ سرفرازی یافت چنانچہ درینو لا شبانہ روز مشمول عواطف سلطانیست  
 کامل الخیر است کردار خیر خواہ سرکار در کار مصروف شخصیکہ باحوال او ہمچس پر دازد و او در  
 گرفتاری احتیاجات خویش حیران و پریشان باشد رای مذکور نظر بر خداترسی و خدا شناسی بذات  
 خود برآمد کارش از خداوندت نمودہ خالصاً للہ سراد و مقصدش میرساند کہ محض موجب خوشنودی

خداوند حقیقی و درازی عمر دولت خداوند نعمت و رضا مندی خلقت خدا باشد در سینه بیگانه  
 و بیگانه در نظرش کیسان است درین زمان همچو انسان کبیاب و لایق خدایات لایق برادرش  
 رای سلهارام نیز بسیار دانا قابل بصفتان خاندان خود موصوفت + + + +  
 از دست میرد و پر دخت و تربیت و بنده نوازی خداوند  
 نعمت ممتاز گشت و به تعلقات سرکار و علاقه کار پر دازی دیواری مبارک مباحی بوده بموا  
 مورد الطاف شاهانه بود من بعد بعارضه تب محرقه در همین سال هر و راه فنا گردید بسیار آدم  
 ذی اخلاق بود سپهرانش بکار موردی مسرفه از آن

## رای لجنین داس

بزرگان رای مذکور از قیام الایام در سرکار دولت دار سجدت مشرفی دیواری خوابگاه مبارک  
 سپهر و در عهد مختاری مهابه بهادر بهار المهای راجه ناک بخش راجه بهادر مهور گردیده از امور  
 جز کل در دست استیلا خویش دارد صاحب بهت زیاده از مقدار خود است و باریک بینی در خاست  
 سرکار فرد کاعل روزگار که مهابه بهادر شکور است یعنی اندک اندیش بصفتان بسیار موصوفت لایق کال  
 لایق و عمره است پس از آن یک دبه در شهور بقیمت بنتاد هزار روپیه از جواهر خانه راجه ناک بخش  
 بهادر و زیدیه مقید شده تک حرام اجماله شهور گردید و راجه شرمانی مقهور فرموده و زبان باری  
 خود بسیار نازا حال موجود است

## حرف الزا زبردست خان بهادر

خلف خانبهان خان بهادر ولد زبردست خان کلان که در مکره کشتن حیدر جنگ مختار سوی بهوی

شریک حال حضرت غفرانآب بود مولد بزرگان شش شهر قصور است که همراه رکاب حضرت منفرتآب بدرکن  
 آمده کارهای نمایان بطور آورده مورد الطاف خداوند نعمت ماندند بدست خان بهادر کلان  
 همواره رفیق خاص حضرت غفرانآب از وقت مرشد زادگی شریک حال بوده حیدر جنگ مذکور  
 را قبل ریاست و تاجپوشی بر دولت همراه رکاب گشته سرسودان نورزیده به منصب پنجزاری  
 رسیده به عالم باقی خرامید خلقتش خانبهان خان بهادر حال میراثب علیه فایز گشته همیشه حسب  
 عنوری بود صاحب منصب پنجزاری و تعلداری بیدرو پاغل و جاگیر سهل قریب بیست هزار  
 روپیه و تعلداری فرانس خان سرافراز بوده و ولایت حیات در عهد حضرت منفرت منزل نمود  
 و پسرخامه و دوپسر از دیگری گذشت مهین پو نظر بهادر خان که ذکرش خواهد آمد از بدست خان  
 بهادر جان بجای چهار هزار روپیه موروثی که تقسیم یافت و تعلقه فرانشخان از پیشگاه حضرت منفرت  
 منزل مباحی گشت و منصب سهزاری هزار سوار سرافراز گردید و با اتحاد و سلوک مهاراجه بهادر  
 بجای تعلداری سرکار الملکندل و غیره معاش قریب بیست هزار روپیه نیز فایز گردیده همواره  
 مامور کار و بار خود بوده است امیریت قدیم سیرکرد و گفتگوی فقیرانه خیل مهارت داشته  
 با فقیران هم کرده با محاربه لفظی بنیاید در علم تصوف قدرتی بجز ساینده از پیشگاه حضور پور نور اوام  
 اقبال حضرت زیارت درگاه فلک مرتبت حضرت خواجه معین الدین شتی هندالولی عطای رسول  
 قدس سره العزیز گرفته با جمیع تشریف رفته سعادت حاصل نمود و از آنجا تبرکات پیراهن و  
 دستار خاص و غیره آورده در مکان علی مقصل مکان خویش در محل پوره آستانه و درگاه  
 آنحضرت منقر کرده بتکلف تمام عرض نماید چنانچه تاریخ سیوم ماه ربیع الحریب هر سال صد این تشریف  
 بزرگ طمطراق می آرد و چهارم ماه مذکور مجلس درونی چراغان با جلسه رقص و آواز میکن و دیدن  
 نشاء قائم حالی قدس سره را بسبب اینکه بهادر مذکور بجناب آن حضرت میرشد و خلافت حاصل کرده است

موهب شفیق خان محمد ارک خلیفه و جانشین است جمع نموده حالت وجد می آورد تا سه روز نوبت و  
 رقص جاری میباشد معینا بوقت مراجعت از درگاه شریف جمیر در نادیر نیز رفته با سیریل سکمان  
 ملاقات نموده حکیمانامه بنام راجه چند کعل مهاراجه بهادر آورد که زبردست خان بهادر اگر چه فی الحقیقت  
 در رتبه و ملت بزرگان خویش مستعد است اما نظر عالم دیگر از مایان هم جدا و خارج نیست هرگاه  
 بلاقات مهاراجه بهادر و راجه بهادر نیز سنت سلام باین سکمان میگردانند و اگر وی فتح سبقت  
 و ایشان اندرون مکان پوجا بالایی آسن میثانیند و همواره در خدمتگذاری قبر شریف نشانه قائم  
 حالی ناکور که در بازار دوی حیدر آباد است میماند و اخراجات عرس و غیره بذمه خویش داشته  
 بمل می آورد و یک نیمه بزرگ برابر میدان قبر آنحضرت بخرچ یکزار پانصد روپیه معه دیگر فرش شطرنجی  
 و چانه نیها تیار نموده نذر درگاه کرده حالادر هر عرس استاد نموده مجلس مسکینند و یک باغ در مس  
 پرازیوه های بسیار و درختان بشمار بوسعت دوره یک گروه با عمارت بهفت طبقه در موضع نطلب  
 بذات خود زمین خارج جمع خریده با عمارت در آورد و بازار و دکا کین نیز آباد ساخت که در هر هفته  
 بازار آنجا میشود و خلقت اطراف و جوانب برای خریدی اجناس از دوری آید و همواره در آنجا  
 بوده اسیر و راک و رنگ مشغول میباید آخر الامر تاریخ و هم صفر المظفر سنه یکزار و دویصد و پنجاه و هشت  
 هجری یک سال بعارضه استقامت تکلیف کشیده متوجه عالم عقبی گشت و در روز هجدهم حضرت مودت  
 پاین قبر شریف مدفون گردید

## حضرت السین سراج الملک بهادر

نام اصلی آن منبع امارت و شہامت میر عالم علی صاحب است خلف سیومی امیر الامرا امیر الملک بهادر  
 بعد حلت پدر عالیقدر خود و جمیع امورات کارخانجات مرحوم منصور رسید و مشغول انتظام گردید

و جناب بندگان عالی مدظلہ العالی حضور پر نور ادام اللہ اقبال لکھو کھار و پیر از خزانہ عامہ در سرکار برای  
 ادای قرض افتنانان و عربان و گوسایان و ساہوان و سخوہ داران وقت مرحوم و غیرہ کہ ہنگامہ  
 آرا بودند عنایت فرمودہ فارغ البال گردانیدہ سرعز و افتخار باہمان اقتدار رسانید کہ ہمچس  
 پدر و بقدر در بارہا پس مطبوعہ خویش چنین نوازش و شفقت کردہ باشد طرفہ اتفاق و مادر ماجرا  
 اینکہ در خان بوزنی مہدوی سپر کلان نامہ خان بوزنی کہ تقاضای یک لاک روپیہ بابت  
 قرض خود بخوہ پنجاہ سواران ملازمان سالہ بہادر منہ زدم بہادر موصوف و شہت و ہمیشہ یکے  
 از افتنانان خود را کہ مردہ عالم بود بجہت بہادر منہ زنی سوال و جواب و طلب زمینہ ستاد  
 و بہادرند بوزنی شے خاطر می نمودند این معنی کہ ہر چند فیصلہ تمامی قرض خوانان مرحوم حضور از سرکار شدہ  
 اما قرض شما خاص ہر مدہ من است اندک صبر کنند ہمیکہ رقم از حضور پا بجا میشود و عوض شمار بخوبی می ہم  
 ہیج فکر نکنند اورا خیال چنان شد و در این صورت بست کہ بہادر منہ عوض قرض تمامی قرض خوانان  
 در حضور پر نور عرض شدہ نزد متصدیان سرکار نویسانیدند اما ہیج از قرض و سخوہ من و حضور  
 خبر کردند این چہ معنی باشد شاید را وہ ایشان ندان حق است لہذا مشوش و بیقرار من غلطیہ  
 و فکر ہا سیکر و لیکن ندانست کہ بہادر منہ ادای اینقدر بارگران یک لاک روپیہ ترا اگر دست خود  
 خواہد افتادہ زمین خواہد افتادہ خداوند کہ ہم مصلحت بود کہ حال قرض ترا بحضور پر نور اطلاع نمود  
 صبر را کار فرمودی تو کجا میرفت روزیکہ حضور پر نور ارادہ قلو گوکنڈہ فرمودند صبح دو صد چون  
 و کسی نو ملازم بر مکان سراج الملک بہادر فرستادند کہ در حرم و احتیاط ایشان خبردار باشد کہ ہر  
 از تقاضا داران بہ بہادر منہ ازیت نزد چون این خبر مسیح سند و خان مذکور رسید و تقاضا ہم روکش  
 بود از سواری مبارک حضور پر نور گشتہ بخانہ خود آمدہ با پنجاہ سوار مہدوی شریکان خویش در سجد  
 متصل در اندہ چادر ہاٹ اندرون بلدہ کہ نزدیک نزار خانہ اوست در مصلحت تیار نشستہ



اول دو افتنان را یکی معمولی و دیگری نوبه ستار و سیاه سرخ بجزت بهادر مغز فرشتا زبان بهانه که این جوان ملازم جناب در سیرا سواران است در میان موضع اکیلی شادی خود کرده برای نذر حاضر شده است هرگاه باین جایزه نازیک بهادر مغز رسد بهر دو پهلوی آورده نگذارند که بجز نذر تا رسیدن من نبشاند که اینک من هم میرسم و آدم دیگر را برای خبر اندرون رفتن اینها همراه نمود که زود خبر آورده دهد چون بهر دو مسافر خان مذکور در دیوان خانه آمده نشسته بموقت سید علی عرض کتابت بهادر موصوف از سید علی مسطور که در میان معاملا ایشان شریک بود پرسید که این جوان را چه باید داد تا برده عرض کرد فقط پانزدان عنایت کرده خست فرمایند بهادر مغز در بنگل مکان چپه بالای کرسی نشسته بهر دو را طلب فرمودند پس بهر دو نزدیک تر آمده نذر گذرانیده بهر دو در پهلوی سراج الملک بهادر منتقل غیر مفصل نشسته نهایت مضبوط و مستعد با اسلحه خود هر چند خدمتگاران و غیره منع کردند که خلاف معمول این چلی اوست فیصاحتها هم امروز فردا بخوبی خواهد خاطر صبر دارند او شان جواب دادند که ما را آنچه حکم جمع را شده بود عمل آوریم حالا او هم حاضر میشود و قتی که او بجناب خواهد رسید ما علمیه خواهیم شد اما چون او مالک ما است بر طبق ایمان او حاضریم درین عرصه آفتابی مند و خان بنظر بهادر موصوف درآمد که باز خان با پنجاه جوان سوار داخل جلو خانه نشد پس سراج الملک بهادر از کوچ یعنی کرسی دراز برخاسته بالای من نشسته و منتظر آمد او که دیدند بهر دو کس قسیمیا منتقل نشسته بودند بوزند مند و خان از سب خود متناسف و آورده خواست که اندرون دیوانه رود و محمد غالب جمیع اعراب پسر لطفی شیخ احمد خان عبادی بسرا خشک که بر دروازه بایکد و نفر جوان خود نشسته بود گفت جمیع جوانان شمال اندرون هتند شما نیز اطلاع کشیده بروند و سلاح خود را در اینجا داشته باید رفت که حکم حضور پر نور است اینک مغز نشسته عمل سود بود و سود و سود و خویش در همین داشت که بعضی درآمد و از خود بیرون شد و بنگلوی میخواست

بعد قیل و قال طنبچه که محقق در بغل داشت برآورده بطرف حمیدار مسطور سردار و افضل الهی که شمال  
 حال است کردار است تیرش از پهلو تپتی کرد یعنی حمیدار مذکور همینکه یک قدم بجای دیگر گذشت  
 تیر طنبچه او خالی رفت جو اینک عقبش استاده بود و صبیبه از کمر خود فوراً بر آورده چنان بالای پلوی  
 آن نمک حرام بد باطن زد که از سر پهلو تا اسفل درآمد و در افتاد و زخم دیگر امعا و احشاء را بیرون  
 کرد این بجز رسیدن آواز طنبچه و شنیدن اینچنان فتح علی مع برادر خود میان جان کارستان  
 کردند همینکه متصل بهادر معز استاده بودند از راه نمک حلالی و جان نثاری و فتنه بر سر سرد و جوانان  
 که قریب بهادر موصوف در گرفته نشسته بودند بر افتاده از خنجر و جبهه و پشت و لگد کار بر دو بالظر که  
 و تمام ساییده نقش او نهار از زیر انداخت پس بهادر موصوف را عرض کردند که الحال حساب  
 ابطافه مکان زیبای نسایم که تشریف بر بند در اینجا هر چه خواهد شد تدارک آن نیز بعمل خواهد آمد  
 بهادر معز از منت و عاجز نالی خیز خوانان با استقلال تمام روانه مکان میر عالم حرم گشته بفرانت  
 تمام شستند و جوای ای اجبار یک یک کس گردیدند عروب درین عرصه قریب یکصد جوان بهم جمع شده  
 زیر بالای مکان چپته را مضبوط ساختند و دروازه جلوه خانه بن شده سواران سواران  
 در سب جلوه خانه که بودند بدین لطف عروب سردادند و فیما بین اینها و عربان جنگ عظیم و بیگانه  
 مستقیم رواده هشت نفر از افتنانان و دو اسپ سواری اینها بکار آمدند و دو کس که اندرون  
 دیوانخانه آمده در اینجا پنهان شدند جان خود که در سب بخواه که مقدر بود دادند عروب از چهار طرف  
 غلوه جوق جوق سقف و جدار عمارت را زگر رفتند و تا دروازه دلی و فیصل شهر قیصر و بند  
 خویش در آوردند چون این خبر بازخان برادر خردمند و خان رسید او نیز با پنجاه سواران  
 افتنان مهدوی از خانه خود برآمده تا بکناره دریای موسی آمد عربان که بالای فیصل در منتعده بودند  
 چنان تبادین با سردادند که قدم اندرون دریای مذکور نمیتوانستند که گذارند آخر الامر راجه بهادر